

شاهنامه خوانی

گزیده‌ای از داستان "سهراب و گردآفرید"
از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده و ره نمای

که دادار کیهان مرا یاور است
که از دانش برتران برتر است

به نیروی آن پادشاه بزرگ
من ایران نگه دارم از چنگ گرگ

ز من داستان خواهی از باستان
ز گفتار و کردار آن راستان؟

زنی بود برسان گردی سوار
همیشه به جنگ اندرون نامدار

کجا نام او بود گردآفرید
که چون او نیامد ز مادر پدید

چنان ننگش آمد ز کار هُجیر
که شد لاله برگش به کردار قیر

پوشید درِ سواران جنگ
ندید اندر آن کار جای درنگ

نهان کرد گیسو به زیر زره
بزد بر سر ترگ رومی گره

فرود آمد از دژ به کردار شیر
کمر بر میان بادپایی به زیر

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
چو رعد خروشان یکی ویله کرد

که گردان کدامند و جنگ آوران
دلیران و رزم آزموده سران

چو سهراب شیراوژن او را بدید
بخندید و لب را به دندان گزید

چنین گفت کامد دگر باره گور
به دام خداوند شمشیر و زور

پپوشید خفتان و بر سر نهاد
یکی ترگ رومی به کردار باد

بیامد دمان پیش گرد آفرید
چو دخت کمندافگن او را بدید

کمان را به زه کرد و بگشاد بر
نبد مرغ را پیش او بر گذر

به سهراب بر تیر باران گرفت
چپ و راست جنگ سواران گرفت

چو تنگ اندر آمد بدان جنگجوی
سپر بر سر آورد و بنهاد روی

چو سهراب را دید گرد آفرید
که برسان آتش همی برد مید

کمان به زه را به بازو فگند
سمندش برآمد به ابر بلند

سر نیزه را سوی سهراب کرد
عنان و سنان را پر از تاب کرد

برآشفت سهراب و شد چون پلنگ
کجا حمله ارد به هنگام جنگ

عنان برگرایید و برگاشت اسپ
بیامد به کردار آذرگشسپ

بزد بر کمر بند گرد آفرید
زره بر برش یک به یک بردرید

ز زین برگرفتش به کردار گوی
چو چوگان به زخم اندر آید بدوی

چو بر زین پیچید گرد آفرید
یکی تیغ تیز از میان برکشید

بزد نیزه ی او به دو نیم کرد
نشست از بر اسپ و برخاست گرد

به آورد با او بسنده نبود
پیچید از روی و برگاشت زود

سپهبد عنان اژدها را سپرد
به خشم از جهان روشنایی ببرد

چو آمد خروشان به تنگ اندرش
بخمید و برداشت خود از سرش

رها شد ز بند زره موی اوی
درخشان چو خورشید شد روی اوی

بدانست سهراب کاو دخترست
سر و زلف او از در افسرست

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چنین دختر آید به آوردگاه

